

- مقام چهارم؛ اجزاء امر ظاهری از امر واقعی..... ۲
۱. اجزاء امر ظاهری از امر واقعی در صورت کشف خلاف یقینی..... ۲
۲. اجزاء امر ظاهری از امر واقعی در صورت کشف خلاف ظنی..... ۲
- الف. در شبهات حکمیه..... ۲
- ب. در شبهات موضوعیه..... ۳
- خلاصه..... ۳
- الف. بررسی اجزاء در شبهات حکمیه..... ۳
- بیان دیدگاههای گوناگون در بحث..... ۴
- ادلة قائلین به عدم اجزاء در شبهات حکمیه..... ۴
- ادلة قائلین به اجزاء در شبهات حکمیه..... ۵
۱. مبدأ حجیت ادله..... ۵
- جواب؛ عدم زمانندی متعلق حجت..... ۶
۲. وجود عصر و حرج..... ۷
- جواب دلیل دوم..... ۷
۱. ملاک در قاعده عصر و حرج..... ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام چهارم؛ اجزاء امر ظاهری از امر واقعی

۱. اجزاء امر ظاهری از امر واقعی در صورت کشف خلاف یقینی

مبحث اول در اجزاء امر ظاهری از امر واقعی بررسی اجزاء در صورتی بود که کشف خلاف علی نحو الیقین شود به این شکل که در شبهات حکمیه یا موضوعیه بر اساس اماره‌ای و اصلی عمل شود و بعد کشف خلاف به نحو یقین شد که در اینجا تقریباً اتفاق آرا بر عدم اجزاء بود که تمام شد.

۲. اجزاء امر ظاهری از امر واقعی در صورت کشف خلاف ظنی

مبحث دوم در اجزاء امر ظاهری از امر واقعی در صورت کشف خلاف به حجت معتبره لاحق است، مکلف ابتدا به حجتی عمل کرده است بعد این حجت عوض شد و اماره یا اصل جدیدی پیدا شد و حکم فرق کرد. این مبحث به دو بخش کلی تقسیم می‌شود و چون تفاوت‌های کلی بین این دو بخش وجود دارد این دو را از هم جدا می‌کنیم؛

الف. در شبهات حکمیه

یک بخش آن مربوط به شبهات حکمیه است، یعنی اینکه در احکام کلی برای مجتهد یا مقلد حجتی تمام شد و طبق آن حجت عمل کرد، سپس با آمدن حجت جدیدهای این حجت تبدیل پیدا کرد. تبدیل حجت برای مجتهد و نیز برای مقلد رواج فراوانی دارد. برای مقلد به این شکل است که مقلد ابتدا از مرجعی تقلید می‌کرده است و بعد آن مرجع از دنیا رفت و مرجع دیگری را به‌عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کرده است، آن مرجع مثلاً می‌گفت نماز کثیرالسفر شکسته است. مرجع جدید می‌گوید نماز کثیرالسفر تمام است او بالعکس. یا اینکه فوت نکرد و از مرجعی به مرجع دیگری عدول کرد، به دلیل اینکه مساوی بودند و می‌توانست عدول کند یا اینکه از مرجعی تقلید می‌کرد و بعد اعلم پیدا کرد و مسائلی از این قبیل که در ظرف خود در دوره سابق به حجتی عمل کرده که در آن شرایط او معذور بوده و برایش حجت بوده ولی الان حجت جدیدی آمده است. این حجت جدید معنایش این است که بر اساس این حجت و دلیل، آن حجت قبلی دیگر اعتباری ندارد. این در مقلد است.

در مجتهد هم این مسئله الی ماشاءالله مصداق دارد، جایی که مجتهد به مبنایی عمل می‌کرده، بر اساس یک جمعی بین روایات یا بر اساس یک برداشت و استظهاری که از روایات داشته است نظری داده است که آن نظر برای او حجت بوده و به آن عمل می‌کرده و بعد نظر او تغییر پیدا کرد که در عمل خودش مطرح است.

ب. در شبهات موضوعیه

بخش دوم در موضوعات و شبهات موضوعیه می‌آید که بعد بحث خواهیم کرد.

البته باید توجه کرد که احتمال اینکه این حجت جدید خودش واقعی و درست نباشد وجود دارد منتها فعلاً این حجت است. یقین پیدا می‌کند که حجت جدید است ولی اینکه حجت جدید قطعاً به واقع رسیده است این را یقین ندارد. مهم این است که این حجت جدید واقع را به نحو روشن و قاطع مشخص می‌کند؟ نه بالاخره یک اماره ظنیه است، چه مقلدی که بر اساس یک ادله و شواهدی گفته است که این مرجع من است، چه خود این شخص مجتهدی که بر اساس اجتهاداتی می‌گوید نماز کثیرالسفر شکسته است یا تمام است و چیزهایی از این قبیل.

خلاصه

پس مبحث دوم که کشف خلاف به نحو یقین نیست بلکه به نحو ظنی یا اماره یا اصل جدید است، موضوع بحث است که خود این دو قسم می‌شود؛

۱. مواردی که کشف خلاف به نحو ظنی و در شبهات حکمیه است، برای مقلد یا مجتهد.
۲. مواردی که کشف خلاف به نحو ظنی و در شبهات موضوعیه است، برای مقلد یا مجتهد.

الف. بررسی اجزاء در شبهات حکمیه

در اینجا بر خلاف بحث‌های سابق مقداری اختلاف است که آیا اگر تبدیل تقلید برای مقلد پیدا شد یا وقتی تبدیل رأی برای مجتهد پیدا شد، درحالی‌که در آن شرایط واقعاً به وظیفه خود عمل کرده است، اکنون وقتی مجدداً مراجعه می‌کند چیزی به ذهنش آمده که مسئله را عوض می‌کند یا خبری را به دست آورد که قضیه را عوض می‌کند.

بیان دیدگاه‌های گوناگون در بحث

این مورد که رایج و متداول است در اینجا بر خلاف بحث قبلی که تقریباً اتفاق نظر بود یا تحقیقاً اتفاق نظر است. در بحث قبلی همه می‌گفتند تبدیل به یقین و کشف خلاف به نحو یقین، عدم اجزاء است، برای اینکه وقتی قطع پیدا کرد واقع این است و جایی اجزایی نیست؛ اما در اینجا اختلاف است؛

۱. جمع زیادی از محققین مانند مبحث سابق قائل به عدم اجزاء هستند که مرحوم شیخ، مرحوم آخوند، مرحوم نائینی، مرحوم عراقی، مرحوم اصفهانی، اعلام و... غالباً قائل به عدم اجزاء هستند و لذا می‌گویند آن نمازهایی که بر اساس رأی سابقش خوانده است باید اعاده یا قضا کند و مجدداً باید آن را مطابق نظر جدیدش اعاده یا قضا کند. نظر مشهور بین متأخرین و محققین از متأخرین این است.

۲. اما نظر دیگری هم وجود دارد که قائل به اجزاء است در شبهات حکمیه در تبدیل رأی در اجتهاد یا تقلید که این نظر در بین متأخرین قائلانی دارد و از مدافعان پر و پا قرص این نظریه مرحوم آقای بروجردی است، در نهایتاً الاصول ایشان معتقد به اجزاء هستند و کسانی هم از ایشان تبعیت کردند. مرحوم آقای تبریزی نیز در اینجا بر همین تمایل پیدا کردند و در بین معاصرین نیز در انوارالاصول به همین سمت تمایلی پیدا شده است.

۳. این دو نظر عمده است، البته تفصیلی هم وجود دارد که در تنمه بحث به آن‌ها نیز توجه خواهیم کرد.

این بحث از بحث‌های پرثمر است، الی ماشاءالله مصداق پیدا می‌کند. مثلاً کسی سال‌ها مقلد مرحوم آقای بروجردی بوده و بعد مقلد امام رحمه‌الله شده است و در فلان مسئله ایشان این‌جور می‌فرمودند و الان این مجتهد این‌طور می‌گویند. یا نظر مجتهد برایش عوض شد و برای خود مجتهد نیز الی ماشاءالله این اتفاق می‌افتد که با یک مراجعه مجدد، با یک تغییر مبنایی می‌بینید چقدر نظرها عوض می‌شود. اگر بگوییم عدم اجزاء باید اعاده و قضا کند و در خود مجتهد باز همین‌طور است و اگر قائل به اجزاء شدیم کار خیلی سهل و آسان می‌شود.

ادله قائلین به عدم اجزاء در شبهات حکمیه

قائلین به عدم اجزاء نظرشان و استدلالشان شبیه آن چیزی است که در بحث سابق می‌گفتیم البته نه به آن وضوح اما بر همان منوال اینجا استدلال کرده‌اند. اساس آن استدلال در باب کشف به نحو قطع روشن بود. می‌گفت وقتی اماره یا اصلی آمد و حکمی را اثبات کرد در یک مقطعی در زمان خودش حجت بود ولی وقتی که یقین پیدا کرد این اماره و اصل اعتبار ندارد، واقع آن است. وقتی واقع برایش معلوم شد، الان و قبل و بعد ندارد و واقع این است و باید از عهده واقع بیرون بیاید. این در جایی است که به نحو قطع باشد.

اگر به نحو اماره و اصل و حجت لاحقه هم باشد باز استدلالش همین است، می‌گوید این حجت لاحقه مطلق است و نمی‌گوید واقع این است در این شرایطی که شما قرار دارید یا مادامی که اصل بر خلافش نباشد. اگر این قید بخورد تصویب می‌شود. حجت لاحقه حجت مطلقه است یعنی وقتی دلیل جدیدی پیدا می‌شود، الان مجتهدش این را می‌گوید یا اینکه نظر مجتهد عوض شد و گفت من نماز را برای کثیرالسفر تمام می‌دانم، اعتبار حجت معنایش این است که اطلاق دارد و معنایش این است که واقع مطابق این است و نمی‌تواند بگوید امروز این طور است، الآن وقتی رأی کسی این مسئله بود معنایش این است که *إلی الابد الی الازل* همیشه این است والا دیگر حجت نمی‌شود. معنایش این است که طبق قواعد شرعی و عرفی و عقلایی این اماره و اصل مرا به واقع رساند. واقع هم این است حتی در آن زمان قبل. این مقید نیست وقتی با دلیل بعدی کشف کرد که آن خلاف بوده و این درست است معنایش این است که در همان ظرف قبل هم این درست بوده نه آن.

به این تقریر و با این بیان اکثر محققین ما، معاصر و متأخر، از شیخ و مرحوم آخوند و... تا امروز بسیار قائل به عدم اجزاء هستند البته قائلین به عدم اجزاء در عقود و ایقاعات و ... استثنائاتی را قائل‌اند که بعد خواهیم گفت ولی علی‌الاصول عدم اجزاء می‌گویند. اصلش هم همین است که وقتی حجت تمام شد دیگر قید زمان و... نیست و می‌گوید واقع این است، چه قبلی که شما طور دیگری عمل کردید، چه الان که حجتتان این است.

این نظر در آنجایی که کشف به نحو یقین شود یا به ظن معتبر شود، یکی می‌داند منتها در کشف خلاف به صورت یقینی از وضوح بالاتری برخوردار است و در کشف خلاف به صورت ظنی به آن شکل نیست ولی باز همان بیان و تقریر با درجه‌ای خفیف‌تر در اینجا نیز جاری است.

ادله قائلین به اجزاء در شبهات حکمیه

در نقطه مقابل نظر دوم است که باید بررسی کرد که این قائلان به اجزاء چه ادله‌ای را اقامه کرده‌اند که برخلاف این روال طبیعی که منطقی نیز به نظر می‌آید، قائل به اجزاء شدند؟ در جایی که تبدل تقلید یا اجتهاد است؟ تقلید سابق معتبر بود ولی اکنون عوض شد یا اجتهاد قبلی در جای خود معتبر بود ولی الان اماره یا اصل یا تقلید جدیدی چیز دیگری می‌گوید. چرا اینجا کسانی قائل به اجزاء شدند؟ مانند آقای بروجردی، مرحوم تبریزی و بعضی دیگر از معاصرین؟ باید ادله این‌ها را بررسی داشته باشیم. چند بیان و دلیل ذکر شده است که به ترتیب بیان می‌کنم؛

۱. مبدأ حجیت ادله

یک بیان این است که تبدل اجتهاد یا تقلید و پیدا شدن یک اماره جدیدی در حکم، مثل فسخ در معامله است. فسخ در معامله از حین فسخ اعتبار دارد و عطف بما سبق نمی‌شود که بگوییم قبلی‌ها را هم برمی‌گرداند و حجت هم مانند فسخ است. حجت اعتبارش از حینی است که قائم می‌شد تا وقتی که این حجت قیام پیدا نکرد و پیدا نشد اعتبار نداشته است، اعتبار حجت من حین این تبدل است. تا به حال آن حجت معتبر بود، از الان این حجت آمد و نمی‌شود عطف بما سبق کرد. مثل فسخ است یعنی دلیلی وجود داشته و به آن هم عمل کرده، این حجت از این هنگام قائم شده و اعتبار پیدا کرده و به دست مجتهد یا مقلد رسیده است و از آن لحظه به بعد اعتبار دارد. کل دستگاه‌ها حجج و اماره‌ای که قبل بوده، آن‌ها را به هم نمی‌زند و می‌گوید از این به بعد این است. این یک دلیل است که می‌گوید حجیت این دلیل و اماره من حین قیامها است و نمی‌توانیم قبل از قیام آن اصل بگوییم باز این حجت و اماره بوده است، مثل باب فسخ که عرض کردیم.

جواب؛ عدم زمانمندی متعلق حجت

جواب این استدلال واضح است؛ در بحث سابق که همان تبدل اماره به قطع بود کسی می‌توانست این را بگوید یعنی بگوید قطع از الان پیدا شد.

جواب دلیل این است که حجیت پیدایش حجت و اعتبار حجت از الان است، این زمانمند است اما متعلق حجت و مفاد حجت زمانمند نیست؛ یعنی زمانمند بودن حجت یک مطلب است که حجت آن وقت نبوده ولی الان است. ولی این مستلزم این نیست که مفاد و متعلق حجت محدد و زمانمند بشود، تمام نکته ظریف اینجا است، حجت از الان پیدا شد ولی حجت الان مفادش این است که می‌گوید واقع این است. اگر قطع باشد می‌گوید حتماً واقع این است و اگر قطع نباشد می‌گوید بالاخره من می‌گویم واقع این است. می‌گوید از کی می‌گویی واقع این است؟ می‌گویم از قبل و بعد و آینده همیشه می‌گویم واقع این است. این خلف بین خود ذات حجت و مفاد و متعلقش شده است. پیدایش حجت، چه قطع، چه اماره در این تاریخ و ساعت. ولی ببینیم حجت حرفش چیست؟ یقینی که الان پیدا شدی از الان واقع این است یا می‌گویی واقع قبلاً این بوده و بعد هم این است و از اول تا حالا این بوده؟ یا همیشه این بوده؟

نکته ظریف و دقیق مسئله این است که قیام اماره یا قطع یا حجت و هر چیزی در یک زمانی است ولی متعلق و مفاد آن زمانمند نیست. مثلاً فرض بگیرید ما وارد فقه تربیتی شدیم، مثلاً مسائل جدیدی در فقه طرح شده است، مجتهد می‌آید و این حکم را کشف می‌کند، کشف و اجتهاد این مسئله جدید، همه امروزی است ولی بعد از اینکه تمام شد می‌گوییم حکم إلى الابد إلى الازل است، واقع این است، اصلاً لازمه تخطئه این است والا تصویب می‌شود. ما

می‌خواهیم بگوییم این که پیدا شد واقع آن است و وقتی شما اماره برایش پیدا کردید باید به تبعات آن مانند اعاده و قضا و جبران تن دهید. به هر حال این اماره واقع را برای شما منجز کرد.

سؤال: مگر حجیت ظن تبعدی نیست؟

جواب: بله با تعبد است ولی بالاخره الان تعبد می‌گوید این اعتبار دارد. اینکه شما از منظر بیرونی بگویید که این و آن مساوی است، از منظر بیرونی این است ولی کسی که الان این اعتقاد را دارد یا قطع یا اماره دارد، این است و نمی‌تواند غیر از این بگوید و باید ملتزم به همه تبعاتش باشد.

این یک وجه است که به چند بیان هم در این کلمات یعنی مثلاً به تقریرات انوارالاصول مراجعه کنید و آقای بروجردی ملاحظه کنید این در چند بیان آمده است که من دو سه اصطلاح را در یک بیان جمع کردم.

۲. وجود عصر و حرج

وجه دومی که بعضی گفته‌اند، همان عصر و حرج و امثال این‌ها است که در ذهن دوستان هم می‌آید و معمولاً ابتدا هر جا این بحث را مطرح می‌کنیم می‌گویند اگر همه این چند سال اعاده و قضا شود عصر و حرج پیدا می‌شود، مخصوصاً در تبدیل تقلید که هرکسی در طول زندگی دو سه بار مرجعش را عوض می‌کند، مخصوصاً اگر بقاع را جایز ندانند و چیزهایی از این قبیل. این مستلزم عصر و حرج می‌شود. این هم وجه دومی است که برای اجزاء گفته شده است.

۳. جواب دلیل دوم

به این وجه دو پاسخ داده شده است؛

۱. ملاک در قاعده عصر و حرج

در قاعده عصر و حرج در بحثی وجود دارد که حرج شخصی ملاک است یا حرج نوعی ملاک است؟ آنجا گرچه احتمالی داده شده که کسانی گفته‌اند نوعی ملاک است یعنی اگر در چیزی غالب مردم و نوع مردم در عصر و حرج قرار می‌گیرند در آن صورت حکم آن رفع می‌شود حتی برای کسی که برای او عصر و حرجی ندارد، بعضی این احتمال را دادند ولی این احتمال ضعیف است و ظاهر ادله رفع عصر و حرج آن انحلال به تعدد مخاطبین به اشخاص است و موضوعش حرج شخصی است. در ضرر هم همین‌طور است. در اینجا البته اوسع است و واضح‌تر است و این است که می‌گویند ملاک عصر و حرج خود شخص است، اگر وضو گرفتن برای شخص در زمستان عصر و حرج دارد یا غسل کردن در زمستان برای غالب مردم عصر و حرج دارد، اما این شخص به دلیل پوست کلفتی که دارد هیچ عصر و حرجی

ندارد، حکم از او برداشته نمی‌شود چون نوعی و غالبی نیست. عمل به این حکم برای این شخص حرجی است و برای این شخص حرجی نیست بنابراین از اولی برداشته می‌شود و از دومی برداشته نمی‌شود. در ضرر هم همین‌طور است، سابق مثلاً وقتی می‌خواستند در مدارس و... غسل کنند، سرد بود، برای کسی که سالم بود می‌توانست غسل کند و حرج و ضرری برایش نداشت؛ بنابراین ملاک عصر و حرج نوعی نیست و شخصی است و در همه جا این‌طور نیست که این تبدیل تقلید یا اجتهاد موجب عصر و حرج شود. مثلاً چند روز نظرش این بوده و بعد عوض شده بنابراین آن چند روز را قضا می‌کند. یا حج رفته و بر مبنایی عمل کرده است، الان وضع پولی خوبی دارد و حج دیگری می‌آورد. بنابراین این‌طور نیست که همیشه عصر و حرج باشد، گاهی عصر و حرج است و نمی‌شود نوعی و سرجمع حساب کرد و باید مورد به مورد ببینیم اگر عصر و حرج است، دلیل ثانوی و قاعده ثانوی وجوب اعاده و وجوب قضا را برمی‌دارد، اما در جایی که عصر و حرجی برای شخص نیست انجام می‌دهد.

سؤال:

جواب: این دلیل بر خلاف دلیل قبلی که عنوان اولی می‌گفت از ذات خودش اجزا است، جواب دادیم. این دلیل دوم می‌گوید استدلال‌ات اصولی شما را قبول داریم ولی یک قاعده فقهی ثانوی داریم که می‌گوید اجزاء. در دوره متأخرین چون تفکیک شده خیلی وضوح دارد اما در متقدمین بعضی می‌گویند این عصر و حرج است، منتها می‌گوییم در اینجا نمی‌شود دلیل ثانوی بگیریم و کل حکم را برداریم.

چون امر عصر و حرجی است پس به طور کلی این حکم اجزا نیست؟ جوابش این است که این کلیت ندارد. مورد به مورد باید شخصی دید که آیا این نوع عصر و حرج وجود دارد یا خیر؟ اگر باشد برداشته می‌شود و اگر نباشد برداشته نمی‌شود؛ بنابراین یک قاعده ثانوی که کل عدم اجزاء را کنار بگذارد و اجزاء شود، نیست بلکه باید مورد را دید. بعضی دو پاسخ آوردند ولی به ذهنم می‌آید که یکی است، یعنی وقتی می‌گوییم شخصی شد آن وقت دلیل اخص از مدعا می‌شود. جدا نیست.

سؤال: تفاوت اجزاء در این مبحث با اجزاء در صورت کشف خلاف یقینی چیست؟

جواب: فرقی این است که آنجا کشف خلاف شد به نحو یقین؛ که می‌گفتیم در احکام بسیار کم است. چند بار آنجا عرض کردیم که کشف خلاف به نحو قطع در احکام بسیار نادر است؛ یعنی مجتهدی نظری داشته باشد، بعد قطع پیدا کند به اینکه نظرش درست نیست و حکم واقعی این است. این خیلی کم است. در موضوعات بر اساس قاعده طهارت یا استصحاب طهارت می‌گفت این فرش یا این لباس پاک است، بعد شاهدهی پیدا شد که یقین پیدا کرد که این نجس بوده که این موارد زیاد است ولی در احکام نادر است.

